

جایگاه جرج ادوارد مور در فلسفه تحلیلی



امروزه مور به عنوان نمونه‌ای از فیلسوفان تحلیلی مورد توجه است. تئوری اولیه اش در مورد حکم نقش قاطعی را در توسعه فلسفه تحلیلی بازی کرد.

خبرگزاری مهر- گروه دین و اندیشه: امروزه مور به عنوان نمونه‌ای از فیلسوفان تحلیلی مورد توجه است. تئوری اولیه اش در مورد حکم نقش قاطعی را در توسعه فلسفه تحلیلی بازی کرد.

جرج ادوارد مور (1873-1958) یکی از با نفوذترین فیلسوفان انگلیسی در قرن بیستم بود. در مراحل آغازین زندگی اش، او شهرت خود را از طریق رد نقادانه فلسفه ایده‌آلیست - که در اواخر قرن نوزدهم در بریتانیا مسلط بود - بدست آورد. او همچنین فلسفه تجربه گرا را که میرفت تا جانشین ایده‌آلیسم شود با این ادعا که کاربرد فلسفه تجربی در اخلاقیات، منجر به سفسطه (سفسطه طبیعت گرایانه) می‌شود، نیز رد کرد.

وی به دلیل انجام پژوهش و تحقیق فراوان در حوزه اخلاق و گرایش به نظریه شهود گرایی مورد توجه قرار گرفته است. شهود گرایی در آغاز توسط "برتراند راسل" (1872 - 1970) و اکثریت اعضای حلقه بیرون کمبریج از قبیل "لیان سترچی" (1880 - 1932)، "ویرجینیا ولف" (1882 - 1941) و "جی. ام. کینز" (1883 - 1949) پذیرفته شد. البته مور شهود گرایی را در تمامی استلزامات اخلاقی تبیین نمی‌نماید، از این رو شهودگرایی وی شهود گرایی مطلق نبوده بلکه وی تنها در مفهوم "خوب" و "بایدها" قائل به بداهت و شهود گرایی است.

مور بجای ایده آلیسم و تجربه گرایی یک شکلی افراطی از رئالیسم را پیشنهاد کرد، که متمرکز است بر فرضیه قلمرو گزاره‌ها به عنوان متعلق تفکر و واقع. در سالهای بعد، مور شیوه‌های تحلیل فلسفی اش را پالایش کرد.

این پالایش با ترکیب شیوه‌های تحلیل فلسفی اش با نظریه [171#«مشتراك](#)؛ در باره جهان - که در برابر حملات فیلسوفان شک گرا و نقاد، از آن جانبداری می‌کرد - صورت گرفت. او بیشتر عمرش را در کمبریج در کنار دو دوست و همکارش، راسل و وینگنشتاین به سر برد.

مباحثات مور در ارتباط با متعلق تفکر (گزاره) و متعلق تجربه، (داده حسی) روی ویژگیهای دیگر روش و تحلیل فلسفی اش نقش اساسی ایفا کرد. تئوری پیشین مور در باره حکم، شامل فرض گزاره است به عنوان ساختار پیچیده‌ای که شامل اشیا و اوصافی است که در صورت صادق بودن گزاره، مطابق با واقع و جهان خارج است.

از وقتی که فرض شد که تحلیل فلسفی گزاره، ساختار اشیا و اوصاف اصلی گزاره را معلوم کند بدنبال آن تحلیلات فلسفی نقش مهم متافیزیکی به خود گرفت. این نقش به هر حال در حد عالی بالا رفت به صرفی که مور از مفاد آثار راسل در نظریه منطقی قدردانی کرد.

مور همچنین مفهوم تحلیل فلسفی خود را در مباحث ادراک و متعلق آن به کار بست: او اظهار داشت که ما همگی به قضایای مثل [171#«این یک دست است](#)؛ به قطع علم داریم اما تحلیل این قضایا عمیقا معما گونه است. اسم اشاره [171#«این](#)؛ در این جا به یک داده حسی، به خصوص به یک شیء قابل دید اشاره دارد، و سوال واقعا سختی در خصوص

ارتباط بین این داده حسی و دست شخص وجود دارد.

مور در این جا چندین جایگزین را مورد بحث قرار داد و در نهایت این يك موضع پدیدارگرایانه بود که به آن نزدیک شد. حقیقتاً نقش تحلیل در فلسفه مور جاي قدر داني دارد که او از واقعیت «این يك دست است; تحلیل پدیدار شناسانه ارائه داد و با نشان دادن دستش به حضار، به يك برهاني براي اثبات جان خارج رهنمون شد.

از این نشان دادن که وي توسط آن به حس مشترك فراخواند در باره حقیقت گزاره‌اي که وي با نشان دادن دست بیان داشت چیز خاصی دستگیر نمی‌شود. ما نیاز داریم که این گزاره را تحلیل کنیم، و این تحلیل ممکن است به همان اندازه که ما به حکم حس مشترك احترام داریم نگران کننده باشد. بنا بر این کاربرد تحلیل فلسفي مور نشان دهنده دفاع محافظه کارانه از حس مشترك است.

امروزه مور به عنوان يك نمونه‌اي از فیلسوفان تحلیلي مورد توجه است. تئوري اولیه اش در مورد حکم نقش قاطعي را در توسعه فلسفه تحلیلي بازي کرد چون او بیان داشت که تحلیل گزاره هدف مستقیم مباحث فلسفي است. لکن به این علت که مور از سلطه نظریه‌هاي اتمیسم منطقي و پوزیتیویسم منطقي، بر کنار ماند کاربرد فلسفه تحلیلي او همیشه تجزیه تفکر بود.

به این خاطر که آثار او تکنیک تحلیل فلسفي پیچیده را با دفاع از حس مشترك ترکیب نکرد، روش او را می‌توان تکامل يك نمونه سنتي تحلیل فلسفي نامید.